ترك التفاضل بين الشيئين خود را در آخر عمر در میان دنیاداران پنهان کرده
بود اما بشغل محجوب نگشتی جنید گفته ما فارغ مشغولیم و رویم مشغول فارغ
شیخ الاسلام گفت که رویم بزرگست تلبیسی خود را بتوانگری و مهتری فرانمودی
وکیل قاضی بود ویرا چهار بالش بود و احتشام تمام ابو عمرو زجاج پیش جنید خدمت
جنید میکرد وی را گفته بود زنهار نزدیك رویم نروی چون زجاج را عزم رفتن
خواست با خود گفت از بغداد بروم رویم را ندیده باشم چون کسی پرسد چه عذر
آرم پنهان از جنید بوی شد وی را دید در چهار بالش و احتشام چون خلوت
شد دختر کی از ان وی بنزدیك وی آمد رویم بو عمرو را گفت اصحاب تو مے
گویند چرا این شغل نمیگذاری و در میان ما نیایی گفت چگونه آیم چرا شغل این
کودکان نسازند تا بیایم و ایشان را خبر کنم در اینچه از وی یافتم و ایشان را علم نو حد
گویم شیخ الاسلام گفت که جنید را میگفت و یاران او را چون ابو عمرو بپیش
جنید آمد کسی ویرا آگاه نکرده بود که وی بنزدیك رویم رفت گفت هین بگوی
چون دیدی رویم را گفت سخت بزرگوار گفت الحمد لله از بیم ترا میگفتم تو ی مرو نباید
که در ان صورت سیرت و تلبیس وی را به بینی فرا چشم تو نیاید و مایه خود
بباد دهی الحمد لله نیکو دیده مرد بزرگست در فتوحات مذکور است که رویم گفت
من قعد مع الصوفیة وخالفهم في شئ مما يتحققون به نزع الله نور الايمان
من قلبه وقتی رویم را گفته بود از احتشام و لباس گفت بدان می آرایم که پای تا

که جنید را میگفت الخ یعنی مراد
باصحاب که در عبارت رویم است
اینها اند

یعنی کسی که با طایفه صوفیه نشیند
وخود را موافق ایشان نسازد در دانچه
ایشان بدان متحقق اند حق سبحانه
نور ایمان از دل آنکس ببرد

در سر نبندم و بباز ار برایم و از ان باك ندارم ابو عبد الله خفیف بوی شدی چون
باز میگشت رویم دست بر کتف وی نهاد و گفت ای پسر هو بذل الروح فلا تشتغل
بترهات الصوفية گفت این کار جان فدا کردنست زنهار بترهات صوفیان مشغول
نشوی شیخ الاسلام گفت بذل روح آن بنود که بغزا شوی تا ترا بکشند آنست که با الله
تعالی بهر جان خود منازعت در نگیری جان و تن و دل در سر کار او کنی و هنوز بر خود
باقی کنی نه که بهیچ رنج که از و بتو رسد شکایت در گیری کسی بنزدیك وی در آمد
و ویرا گفت کیف حالك وی گفت كيف حال من كان دينه هواه وهمته دنياه ليس
بصالح تقي ولا بعارف نقي چگونه باشد حال آنکسی که دین او هوای وی بود و همت
او دنیای او بود نه نیکوکاری از خلق رمیده و نه عارفی بود از خلق گزیده و این
اشارت بعیوب نفس است و همانا که در جواب بتحقیق حال سایل اشارت کرده است
و نیز روا بود که در ان وقت او را بآن بازگذاشته باشند تا از وصف وجود خود
عبارت کرده است و اضافت صفت خود بداده و سئل رويم عن الانس فقال ان تستوحش
من غير الله حتى من نفسك وسئل عن المحبة فقال الموافقة في جميع الاحوال وانشد
شعر ولو قلت لي مت مت سمعا وطاعة ❊ وقلت لداعي الموت اهلا ومرحبا
قال الرضاء استلذاذ البلوى واليقين هو المشاهدة شیخ الاسلام پس از خرازی
رویم را مه نهادی پس جنید و نوری را رویم گفته بیست سال گذرانیدم که هیچ خورد
... نگذشت مگر بعد از انکه حاضر شده باشم و هم وی گفت اخلاص

ویرد و ابودا س سخن مبنی بر آنست که توانند که صوفی
را بعضی احکام طبیعت عود کند و عود بعضی بالکلیه فناء جمیع
شود چنانچه مناف بالکلیه فناست عود را بالکلیه است
و معنی الصوفی لا یتید آنست که صوفی دا و بنکوه اند بجمیع احکام
طبیعت الخ

وسئل رویم الخ یعنی رویم را
از انس پرسیدند گفت علامت
انس بحق سبحانه آنست که از آنچه
مقسم سمت غیریت است متوحش باشی
تا کا از خود نیز